

بررسی کردار و خصوصیات چهل‌وشش پادشاه شاهنامه در مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» داوری شیرازی

* صادق ارشی - ایوب مرادی

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه فرهنگیان، همدان، ایران. (نویسنده مسئول)، رایانامه:

s.arshia1361@gmail.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، مرکز تهران، ایران.

اطلاعات مقاله (۱۱۴ - ۸۷) چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی	میرزاحمد داوری برجسته‌ترین و شاید هنرمندترین پسر وصال شیرازی است. مهم‌ترین اثری که در حوزه شاهنامه از وی باقی مانده، دست‌نویس شاهنامه‌ای به خط نستعلیق است که نام وی را برای همیشه با شاهنامه پیوند زده. داوری پس از اتمام کتابت دست‌نویس مذکور، یک مثنوی ۱۲۶ بیتی به سبک و سیاق شاهنامه سرود که در آن پس از نام و یاد خدا و مدح فردوسی، به مراحل کتابت شاهنامه مذکور از آموختن خوشنویسی تا یادکرد از پادشاهان و مهم‌ترین رخدادهای شاهنامه، پرداخته است. آن‌چه در آن ابیات قابل ذکر به نظر می‌رسد، نه تنها اشاره به چهل‌وشش تن از چهل‌وهشت پادشاه شاهنامه (به استثنای هوشنگ و شاپور پسر شاپور ذوالاکتاف) بلکه اشاره‌ای بسیار مختصر و مفید به کردار و خصوصیات و مهم‌ترین مسائل مربوط به آنان است. در واقع اهمیت این منظومه کوچک، در آن است که خلاصه‌ای گویا، مختصر و مفید از کل شاهنامه و تاریخ روایی ایران است. معرفی و تشویق به مطالعه چنین منظومه‌ای علاوه بر به ارمغان آوردن زیبایی‌های ادبی، خواننده را با چکیده‌ای مختصر و مفید از کردار و خصوصیات پادشاهان شاهنامه و مهم‌ترین داستان‌های آنان آشنا می‌سازد. مقاله حاضر درصدد آن است تا با روش تحلیلی و رویکرد توصیفی منظومه مذکور را به منظور نشان دادن بهره‌برداری از شاهنامه و تاریخ پادشاهان ایران بررسی، تجزیه، تحلیل و طبقه‌بندی نماید. بررسی‌ها نشان می‌دهد در این مثنوی، داوری علاوه بر ذکر نام پادشاهان خلاصه‌ای از کردار و خصوصیات آنان یاد کرده که هر کدام از آن‌ها در جایگاه خود تأمل‌برانگیز است. مثنوی مذکور به دلیل احاطه بسیار بالای شاعر آن با شاهنامه و اشارات ارزشمند و نادری که از پادشاهان شاهنامه و رویدادهای مهم حماسه ملی آورده، در کل ادب فارسی منظومه‌ای منحصر به فرد، بی‌نظیر و قابل بررسی است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۷	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۴	
واژه‌های کلیدی: داوری شیرازی مثنوی پایان کتابت شاهنامه شاهان و رویدادهای شاهنامه کردار و خصوصیات	

۱. مقدمه

میرزا محمد داوری سومین پسر وصال شیرازی و شاید برجسته‌ترین آن‌هاست. او علاوه بر شاعری و خوشنویسی که تمام اولاد وصال وارث آن بودند، در نقاشی و تذهیب هم مهارت یافت و شاهنامه‌ای که با خط و تذهیب او باقی است از قدرت قریحه او در انواع هنر حاکی است. (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۴۸۰) شش پسر وصال در جو دانش کلاسیک پرورش یافتند، همگی استعداد شاعری و خوشنویسی را از پدرشان به ارث بردند اما مستعدترین ایشان محمد داوری است. (ریپکا، ۱۳۸۳: ۵۸۷) داوری با استعداد شگرف خویش در نقاشی و خوشنویسی، شاهنامه‌ای را طی مدت پنج سال کتابت، نقاشی و تذهیب کرد زیرا «علاوه بر هنر خط به هنر نقاشی و پیکرنگاری نیز آراسته بود و خط نسخ و شکسته را استادانه می‌نوشت» (خاتمی، ۱۳۷۳: ۱۸۵) او صرف زمان پنج‌ساله کتابت شاهنامه را خود این چنین سروده است:

به‌سربر مَهَم گشت دوبار سی به سر بردم این نامۀ پارسی
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۰)

در دوران قاجار، شاهنامه تقریباً جنبه مردمی پیدا کرده و دیگر تنها به دستور شاه آماده نمی‌شد بلکه به سفارش افراد دیگری نیز این مهم انجام می‌گرفت. (سامانیان، ۱۳۸۴: ۵) این استنساخ از شاهنامه، بنا به نوشته خوشنویس آن، برای هیچ حاکم و سلطانی تهیه نشده، بلکه علاقه و ذوق هنرمند، دلیل این اقدام ارزشمند بوده‌است و تنها پس از اتمام کتاب^۱ است که وی به دنبال خریداری برای آن می‌گردد و در نهایت نیز یک ایلخان آن را خریداری می‌کند. (همان، ۲) آن چنان که آورده‌اند هنوز خطاطی شاهنامه تمام نشده بود که متقاضیان فراوانی برای خرید آن ابراز علاقه نموده و حتی مبالغی نیز پیشنهاد نمودند ولی هیچ کدام نتوانستند آن گنج گران‌بها را به دست آورند تا سرانجام محمدقلی خان قشقایی آن کتاب را به مبلغ هفتصد تومان پول نقد و دو طاقه شال کشمیری ممتاز و دو اسب خوب خریداری نمود. (همان، ۳) شاهنامه کتابت شده توسط داوری، از آخرین شاهنامه‌های خطی که در ایران تهیه شده‌است به شمار می‌رود. از ۶۸ مجلس تصویر این شاهنامه، شمار یازده مجلس را داوری و دیگر مجالس را آقا لطفعلی صورتگر نگاشته است. (قلیچ خانی، ۱۳۸۹: ۲۰۵)

داوری شیرازی پس از کتابت شاهنامه به مدت پنج سال، یک مثنوی ۱۲۶ بیتی به سبک و سیاق شاهنامه سرود که در آن پس از نام و یاد خدا و مدح فردوسی، به مراحل کتابت شاهنامه مذکور از آموختن خوشنویسی گرفته تا یادکرد از چهل و شش پادشاه و مهم‌ترین رخدادهای شاهنامه، پرداخته است. پس از آن چند بیتی نیز به منظور عبرت و تنبه سروده و مثنوی را با یاد از نیکی‌های حامی خویش محمدقلی خان ایلخانی در حمایت از کتابت شاهنامه مذکور

و مدح ممدوح خویش به پایان برده است. لازم به ذکر است که داوری در ۱۲۸۳ ترک جهان گفته و در بقعه سیدمیراحمد در جوار پدرش وصال مدفون گشت. (خسروانی، ۱۳۰۹: ۲۰۱)

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» مثنوی ۱۲۶ بیتی است که داوری شیرازی پس از کتابت شاهنامه، با همان حال و هوای حاکم در شاهنامه (با ایجازی اعجازگونه)، آن را سروده است. در این مثنوی داوری نام چهل و شش از چهل و هشت پادشاه شاهنامه را آورده و همچنین شمه‌ای از کردار یا خصوصیات پادشاهی آنان را نیز ذکر کرده است. مقاله حاضر نام و یادکرد داوری از پادشاهان مذکور را از کیومرث تا یزدگرد به ترتیب زمانی در چهل و شش مورد بررسی، تجزیه و تحلیل کرده است.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

شاهنامه اثری نیست که بتوان نقش آن را بر آثار شاعران و نویسندگان بعدی نادیده گرفت و بی‌گمان هر اثر حماسی لایه‌های عمیق فکری، محتوایی، شکلی و... از شاهنامه را در خود دارد. کتب و پژوهش‌های متعددی نیز در این زمینه تالیف و تدوین شده اما به لحاظ گستردگی دامنه این تاثیر، همچنان فضای مطالعاتی پیرامون آن باز است. از آنجا که هیچ پژوهشی در زمینه حضور پادشاهان شاهنامه و بروز کردارها و خصوصیات آنها در مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» صورت نگرفته؛ این پژوهش دارای اهمیت و ضرورت است.

۱-۳. پیشینه پژوهش

در باب بررسی خصوصیات پادشاهی پادشاهان شاهنامه اثر مستقلی انجام نگرفته اما در باب تاثیر شاهنامه بر متون ادبی پس از آن پژوهش‌های گوناگونی انجام پذیرفته است که شرح آنان در این مقاله لزومی ندارد. تنها پژوهش مرتبط با بحث حاضر، رساله دکتری صادق آرشى (۱۳۹۹) است که تحت عنوان «بررسی تاثیر شاهنامه بر شعر مکتب بازگشت عصر قاجار براساس دیوان‌های صحبت لاری، فتحعلی‌خان صبا، قآنی، سروش و داوری شیرازی» به راهنمایی سجاد آیدنلو و مشاوره مصطفی گرجی و ایوب مرادی، در دانشگاه پیام نور تهران جنوب انجام پذیرفته که در آن رساله، دیوان داوری شیرازی و چهار دیوان دیگر از لحاظ تأثیرپذیری از شاهنامه مورد بررسی قرار گرفته است. تفاوت پژوهش حاضر با رساله مذکور در این است که در آن رساله اشارات کلی و گذرا به تاثیر شاهنامه بر دیوان پنج شاعر مذکور

صورت گرفته اما در پژوهش حاضر نه به تلمیحات شاهنامه‌ای بلکه تنها به پادشاهان شاهنامه و رفتار و خصوصیات آنان پرداخته شده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. شاهان شاهنامه و خلاصه‌ای از رفتار و کردار برخی از آنان

در مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» داوری، نام چهل‌وشش تن از چهل‌وهشت پادشاه شاهنامه (به استثنای هوشنگ و شاپور پسر شاپور ذوالاکتاف) و اشاره‌ای کوتاه به مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین کردارها و خصوصیات پادشاهی آنان آمده که به تفکیک تجزیه، تحلیل و بررسی شده است.

۲-۱-۱. کیومرث

به گزارش شاهنامه، کیومرث نخستین شاه جهان است که در کوه زندگی می‌کرد و پلنگینه می‌پوشید. دارای فرۀ شاهی بود و در سایۀ او دودام آرامش یافتند. تنها دشمنانش اهریمن و بچه‌ او بودند پسر کیومرث، سیامک، به دست همان دشمنان کشته شد. (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۸۳۵). ذیل کیومرث) داوری برای شروع سیر داستانی کار خود نام کیومرث را در مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» و در معنی اصلی آن به کار برده‌است. نکته‌ای که در این بیت نمی‌توان از آن غافل بود، وجود واژه‌ گاه است که علاوه بر معنی تخت پادشاهی، یادآور قید گاه‌گاهی نیز هست و اشاره‌ عبرت برانگیز بیت ذیل تداعی معنای بی‌وفایی تخت شاهی به طور اخص و کل جهان مادی به طور اعم نیز می‌باشد که سیر بی‌وفایی آن از کیومرث تا یزدگرد (سوم) به عنوان اولین و آخرین پادشاهان شاهنامه بدون استثنا جاری و ساری است:

ز گاه کیومرث تا یزدگرد همه داستان‌ها نمودیم گرد
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

داوری شیرازی شاعری آشنا با شاهنامه و تاریخ روایی ایران است. اگرچه از پادشاه پس از کیومرث یعنی هوشنگ، در مثنوی مورد بحث مقاله حاضر خبری نیست اما نام هوشنگ یک‌بار در تلمیحات شاهنامه‌ای دیوان داوری و برای تشبیه در راستای جادوی مجاورتⁱⁱ به کار رفته است:

به فرّ نوذر و نیروی سام و هوشِ هوشنگی به حلم احنف و رای ایاس و زهد سلمانی

(داوری، ۱۳۷۰: ۵۶۱)

۲-۱-۲. تهمورث (طهمورث)

به گزارش شاهنامه، تهمورث، پسر هوشنگ و سومین پادشاه جهانⁱⁱⁱ است. او بریدن پشم میش و بره، رشتن و ساختن جامه را به مردم آموخت و... دوری گزیدن طهمورث از بدی‌ها سبب شد تا بتواند اهریمن را با افسون ببندد... (جیحونی، ۱۳۸۰: ۲۷۴، ذیل طهمورث) نام تهمورث در مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» آمده و به مهم‌ترین کردار وی یعنی دیوبندی وی اشاره کرده است. فردوسی در شاهنامه گوید: «پسر بُد مر او را یکی هوشمند/ گران‌مایه طهمورث دیوبند» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/۱۱۷/۱) «تهمورث که جانشین هوشنگ در تاریخ افسانه‌ای ایران است، بر دیوان و آدمیان و جادوگران یکسان فرومان‌روایی می‌کند. او لقب دیوبند دارد چون در داستان‌های وابسته به او آمده است که او دیوان را به بند کشید و زمانی رضایت به رهایی آنان داد تا به زیر زمین روند که نوشتن بر او آموختند.» (آموزگار، ۱۳۷۱: ۱۹):

ز جمشید و طهمورث دیوبند ز ضحاک تازی یل زورمند

(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۳. جمشید

جم یا جمشید، چهارمین پادشاه اسطوره‌ای ایران و جهان که پس از مرگ پدرش، طهمورث بر تخت نشست. او نماد ایزد مهر و نخستین کسی است که خود را شاه و موبد خوانده^{iv} (جیحونی، ۱۳۸۰: ۱۳۴، ذیل جمشید) است. جم از قهرمانان اساطیری هند و ایرانی (آموزگار، ۱۳۸۶: ۵۴۴) است. داوری نام جمشید را در مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» آورده و با اشاره به نبودن نشان از وی، آن را دست‌مایه عبرت و تنبّه مخاطب قرار داده که در شاهنامه هم همواره داستانی عبرت‌آموز است. استفاده از داستان‌های شاهنامه برای عبرت‌آموزی یکی از انواع تأثرات تلمیحی است که شاعران مختلف به در تلمیحات شاهنامه‌ای خویش از آن بهره‌ها برده‌اند. داوری مرگ افراسیاب را نیز دست‌مایه عبرت کسانی که به زر و زورشان مفتخرند، قرار داده و نابودی وی را برای چنین کسانی مایه تنبّه دانسته است: «بگشای خاک و پیکر افراسیاب بین / چندین مخند بیهده بر جامه پاره‌ها» (آرشی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۴۵) در شاهد ذیل نیز از عدم وجود نشانه‌ای از جمشید با آن قدرت افسانه‌ای سخن رفته است:

به گیتی نشانی ز جمشید نیست بر آن دخمه جز تاب‌خورشید نیست

(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۴. ضحاک

ضحاک تازی^۷ پسر مرداس که نامش بیوراسب (دارنده ده هزار اسب) بود، به فریب ابلیس پدرش را کشت و به گوشت خوردن عادت کرد. ابلیس کتف‌های شاه را بوسید و از جای بوسه‌ها دو مار سربرآورد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۲۶۳، ذیل ضحاک) در مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» در معنی اصلی خود آمده و داوری در این تلمیح به تازی بودن ضحاک اشاره کرده است. زیرا ضحاک که از تبار بیگانه (تازی) است در اوستا، اژدها-دیوی است با سه سر سه پوزه شش چشم و شش گوش که در شاهنامه به صورت انسانی با دو مار بر دوش نشان داده می‌شود. (آموزگار، ۱۳۷۱: ۱۹) و صفت زورمندی وی نیز در اوستا با همین عبارت ذکر شده است. «... آن دیو بسیار زورمند دروچ را، آن دروند آسپ‌رسان جهان را، آن زورمندترین دروچی را که اهریمن برای تباہ کردن جهان آشه، به پتیارگی در جهان آستومند بیافرید... (اوستا، ۱۳۸۵: ۱۳۸، هوم‌یشت ۹-۱۱):

ز جمشید و طهمورث دیوبند ز ضحاک تازی یل زورمند
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۵. فریدون

«فریدون» در شاهنامه پسر آبتین و فرانک، آخرین پادشاهی است که بر سراسر جهان فرمان می‌راند. هنگامی که چهل سال از پادشاهی هزارساله ضحاک، مانده بود در خواب^{vi} دید که سه جوان به کاخ شاهی آمدند و... بعد از قیام کاوه، فریدون، سپاهی ترتیب داد و ضحاک را شکست داد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۲۹۶-۲۹۷، ذیل فریدون) در این تلمیح داوری ضمن این که تا پیش از فریدون هیچ‌کس را شاه نخوانده و اولین بار است که صفت شاه را (برای فریدون) به کار می‌برد، به پروردگان وی نیز اشاره کرده است. پروردگان فریدون می‌بایست پسران وی (سلم، تور و ایرج) باشند. زیرا در شاهنامه نیز فریدون پسران خود را «پرورده پادشاه» خوانده است: ... ازیرا که پرورده پادشا/ نباید که باشد مگر پارسا! (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۵۲/۵۷/۱)

ز شاه آفریدون و پروردگان نبیره منوچهر شاه جهان
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۶. منوچهر

نواده فریدون که نزد او هنرهای شاهی و پهلوانی را آموخته بود. انتقام ایرج را از سلم و تور گرفت و آن دو را از پای درآورد. بعد از آن بر تخت فریدون نشست و صدویست سال پادشاهی کرد. داستان‌های زال و رودابه و زادن رستم در روزگار پادشاهی وی روی داد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۱۱-۴۱۳، ذیل منوچهر) نام منوچهر یک‌بار در مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» و در معنی

اصلی آن آمده همچنین به صفت «شاه جهان» برای منوچهر نیز اشاره کرده است همان گونه که در شاهنامه نیز منوچهر با این صفت معرفی شده است: «چنین گفت با سام، شاه جهان/ کز ایدر برو با گزیده‌مهمان...» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/۱۳۱/۹۲۳)

ز شاه آفریدون و پروردگان نبیره، منوچهر شاه جهان
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۷. نوذر

نوذر پسر منوچهر است. نخستین بار در شاهنامه، هنگامی از او یاد می‌شود که سام، زال را از نزد سیمرغ بازآورد. منوچهر، وی را نزد سام فرستاد تا او و زال را به بارگاه منوچهر، بخواند. نوذر، پس از درگذشت پدرش بر تخت ایران نشست ولی در جنگ با افراسیاب، گرفتار شد. زمانی که افراسیاب از کشته شدن پسران ویسه و دیگر پهلوانان توران آگاه شد، خود با شمشیر، سر نوذر را از تن جدا کرد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۳۱، ذیل نوذر) داوری نام نوذر را نیز در یک اشاره کوتاه آورده و گویی به سلطنت هفت‌ساله و زودگذر وی نیز نظر داشته است:

ز سام نریمان و دستان گو ز نوذر همان باز تا گاه زو
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۸. زو

زو پسر طهماسب که پس از کشته شدن نوذر به دست افراسیاب با خواست زال به عنوان نهمین شاه اسطوره‌ای در هشتاد سالگی بر تخت نشست. پیش از آشتی زو و افراسیاب، ایران در خشک‌سالی به سر می‌برد و پس از آن در آسمان بر زمین گشوده شد. او پس از شش سال پادشاهی درگذشت. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۲۰۳، ذیل زو) در اشاره به پادشاهی زو نیز مانند پادشاهی کیومرث وجود واژه گاه، علاوه بر معنی تخت پادشاهی، یادآور قید گاه‌گاهی و گذرا بودن منصب پادشاهی (پنج‌ساله) وی نیز هست. داوری تنها یک‌بار نام زو را در مثنوی خود به کار برده است:

ز سام نریمان و دستان گو ز نوذر همان باز تا گاه زو
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۹. قباد (کیقباد)

قباد پادشاه ایران پس از درگذشت زو است. او در البرزکوه زندگی می‌کرد و زال و دیگر پهلوانان ایران او را به شاهی برگزیدند و رستم برای آوردن او به البرزکوه رفت. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۳۰۷، ذیل قباد) پس از این که کیقباد تاج شاهی بر سر نهاد، لشکر را به جنگ افراسیاب برد، تورانیان گریختند. افراسیاب نزد پدرش پشنگ رفت و گفت که: بهتر است با ایرانیان در پی آشتی باشد. سرانجام کار به آشتی دو کشور انجامید... (همان، ۳۴۷، ذیل کیقباد) همین آشتی و همین آسودگی است که داوری علاوه بر این که به آسودگی از رنج کتابت آن بخش از شاهنامه اشاره می‌کند، به آسودگی و آشتی بین ایرانیان و تورانیان که در زمان کیقباد روی داده نیز پرداخته است. گویی آسانی و آسایشی که فردوسی از آن یاد کرده در جان و زبان داوری هم نفوذ یافته است: بر این گونه سدسال آسان بزیست/ نگر تا چنین در جهان شاه کیست! (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۷۲/۱۹۸/۱)

برآسودم از شاهی کیقباد ز کاوس کی شد سرم پر ز باد
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۱۰. کاووس

مهمترین پسر کیقباد که پس از پدر بر تخت شاهی نشست. گنج‌های فراوان پدر و اطاعت مردم او را سخت مغرور کرده بود. پس از آن که کیخسرو به دست خویش افراسیاب را کشت، کاووس با آسودگی چشم از جهان بست. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۳۱۷-۳۲۲، ذیل کاووس) فردوسی کاووس را شاهی خوانده که «به گیتی ندانست خود را همال» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۴/۱۹۹/۱) حکایت بی‌خردی‌های کاووس در ماجراهای متعددی از قبیل پرواز او به آسمان‌ها و اسارت در مازندران، داستان رستم و سهراب و کوتاهی وی در تأمین نوشدارو، فریب خوردن از سودابه فریبکار و باعث مرگ مظلومانه سیاوش شدن در غربت و... در شاهنامه ذکر شده است. داوری نیز با توجه به سبک‌سری‌ها و بی‌خردی‌های کاووس در شاهنامه او را دارای «سری پر از باد» خوانده و اشاره کرده که خودش نیز تحت تأثیر صفات نامطلوب وی قرار گرفته است:

برآسودم از شاهی کیقباد ز کاوس کی شد سرم پر ز باد
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۱۱. کیخسرو

کیخسرو نامی است که سیاوش پیش از کشته‌شدنش بر پسر نازاده خود گذاشت. ^{vi} پس از کشته شدن سیاوش، پیران به یاری فریگیس آمد و او را به خانه خود برد تا بزرگ شد. گیو

به توران آمد و هفت سال در پی کیخسرو سرگردان بود تا آنان را یافت و به ایران بازگشت. کیخسرو پس از فراز و فرود فراوان در جنگ بزرگ، تورانیان را شکست داد و افراسیاب را کشت. سرانجام بعد از آن که با بزرگان مشورت کرد و شاهی را به لهراسب سپرد، در چشمه‌ای تن شست و عروج کرد تا رستخیز فرا رسد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۳۳۲-۳۴۶، ذیل کیخسرو) در طول داستان‌های مربوط به کیخسرو، به گفته سعید حمیدیان: سخن فردوسی، اوجی دارد که در باب هیچ یک از شاهان نمی‌توان دید. (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۳۱۰) داوری هم سخن از سوگ کیخسرو، این پادشاه آرمانی شاهنامه، به میان می‌آورد و خویش را سوگوار وی می‌خواند. داوری نیز به عنوان خواننده شاهنامه، هنوز از سوگ سیاوش رهایی نیافته که سوگ کیخسرو نیز به آن می‌پیوندد:

ز مرگ سیاوش دلم خسته شد به کیخسرو این سوگ پیوسته شد

(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۱۲. لهراسب

بنابر وصیت کیخسرو، لهراسب به عنوان پادشاه ایران برگزیده شد. لهراسب دین‌دار و بی‌آزار بود و در پادشاهی به جای اداره کشور، در ساختن آتشکده‌ها همت به کار برد. سرانجام تاج و تخت را به پسر واگذاشت. لهراسب در لشکرکشی ارجاسپ به دست تورانیان کشته شد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۳۹۷-۳۹۹، ذیل لهراسب) نخستین بار است که در مثنوی مورد بحث، داوری در باره تاج سخن می‌گوید! اگرچه پیش از لهراسب نیز در شاهنامه شاهان دیگر تاج بر سر می‌نهند اما در پایان سلطنت کیخسرو بیتی قابل تأمل وجود دارد که تا حدی علت سخن گفتن از تاج را در این جا روشن می‌سازد: در هنگام ناپدید شدن کیخسرو رستم به لهراسب می‌گوید: «...چنین داد پاسخ ورا پور سام/ که خسرو تو را تاج برده‌ست نام» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۱۰۸/۹۱۴/۲) همچنین نمی‌توان نادیده گرفت که تلاش برای به دست آوردن همین تاج لهراسبی و همین فرّ و اورند گشتاسبی در خاندان آنان چه فجایعی به بار آورد:

بدیدم سر تاج لهراسبی همان فرّ و اورند گشتاسبی

(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۱۳. گشتاسب

گشتاسب، پسر مهتر لهراسب که بنا بر شاهنامه شخصیت او ناستودنی و شگفت است. ظاهراً نخستین شاهزاده‌ای است که در زمان پادشاهی پدر به تاج و تخت او چشم داشته‌است و چون پدر او را جوان و بیدادگر خواند، به هندوستان رفت. پس از چندی به روم رفت. در آن جا با کتیون زناشویی کرد. پس از آمدن این دو به ایران، لهراسب به پرستش‌گاه نوبهار بلخ رفت و

گشتاسب بر تخت ایران نشست... (جیحونی، ۱۳۸۰: ۳۶۲-۳۶۶، ذیل گشتاسب) داوری در این نمونه به فر و اورند گشتاسب اشاره می‌کند. در شاهنامه نیز هنگامی که گشتاسب بر تخت پدر می‌نشیند به تخت و فرّ وی اشاره می‌شود: چو گشتاسب را داد لهراسپ تخت/ فرود آمد از تخت و بر بست رخت/... چو گشتاسب بر شد به تخت پدر/ که فرّ پدر داشت و بخت پدر... (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۴/۴۰/۳ و ۲۳)

بدیدم سر تاج لهراسبی همان فر و اورند گشتاسبی
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۱۴. اردشیر اول (اردشیر درازدست یا بهمن)

اردشیر اول، بهمن پسر اسفندیار است که پس از گشتاسب بر تخت سلطنت ایران نشست. فردوسی، توصیف درازدستی بهمن را این‌گونه آورده‌است: چو بر پای بودی سر انگشت او/ ز زانو فراتر بدی مشت او (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/۳/۲۰/۱۶۶۰) اما ورای مشخصات ظاهری که فردوسی بیان کرده‌است، کریستن‌سن و خوارزمی بهمن را اردشیر یا کی‌اردشیر نامیده‌اند که به سبب جنگ‌های فاتحانه با ملل دوردست، او را درازدست خوانده‌اند. (خوارزمی، ۱۴۲۸: ۱۰۴؛ کریستن‌سن، ۱۳۴۳: ۱۸۱) داوری هم ذکر بهمن را با همان نام اردشیر آورده است. در مثال ذیل داوری از گردیدن گردون بر کامه اردشیر سخن رانده است. گویی نظر داوری به انتقام‌جویی بهمن از خاندان رستم معطوف بوده که ذکر آن در شاهنامه آمده است. بهمن در آغاز پادشاهی نخستین کاری که می‌کند، تحریک انجمن برای انتقام‌جویی از خاندان رستم است. او در نطق پادشاهی خویش می‌گوید: «...منوچهر بر سلم و تور سترگ/ بیاورد از آمل سپاهی بزرگ/ به چین رفت و کین نیا باز خواست/ مرا هم چنان داستان‌ست راست» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۱۹/۳-۲۱۸/۱۸-۱۷) در نهایت هم کین پدر را از خاندان رستم می‌کشد.

چو چندی برآمد بر این روزگار جهان شد پر از سوگ اسفندیار
جوان از میان رفت و گردون پیر بگردید بر کامه اردشیر
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۱۵. همای

دختر بهمن اسفندیار که نام دیگر او چهارزاد است. پدر او را به همسری برگزید. هنگامی که شش‌ماهه آبستن بود، مرگ بهمن فرا رسید و او همای را جانشین خود کرد و گفت که چه دختر و چه پسری از وی زاده شود، شاه ایران خواهد بود. همای پس از درگذشت بهمن تاج

بر سر نهاد و با مردم نیکوکاری کرد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۴۹، ذیل همای (۳)) داوری در نمونه ذیل با اسفاده از سنت ادبی خوش‌یمنی پرندۀ همای، روی کار آمدن همای چهارزاد را برای جهان اتفاقی خجسته توصیف کرده است. زیرا فردوسی نیز در باب همای گوید: «...به رای و به داد از پدر برگزشت/ همه گیتی از دادش آباد گشت» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۴/۲۲۵/۳) داوری همچنین گذر همای از جهان را نیز به صورتی گذرا توصیف کرده و برای وی از ترکیب رخت بردن بهره گرفته و احتمالاً واژه «رخت» در کنار همای، انتخابی آگاهانه بوده تا فضایی زنانه نیز بر بیت حاکم کرده باشد:

چو بگذاشت بهمن جهان را به جای زمین رفعت در زیر پر همای
همای از جهان رخت شاهی ببرد جهان را به داراب و دارا سپرد
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۱۶. داراب

پسر بهمن و همای که پس از بهمن و به تخت نشستن همای، توسط مادر در صندوقی به آب فرات افکنده شد و به دست گازی فرزندمرده افتاد. پس از ماجراهای بسیار از نژاد خویش آگاه شد، مادرش را شناخت او را بخشید و ستایش گرفت. داراب پس از دوازده سال پادشاهی سلطنت را به دارا، پسرش، سپرد. (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۳۷۴-۳۷۹، ذیل داراب) داوری نام داراب را به همان کوتاهی سلطنت دوازده‌ساله‌اش توصیف کرده است:

همای از جهان رخت شاهی ببرد جهان را به داراب و دارا سپرد
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۱۷. دارا

دارا پسر «داراب» بود که در دوازده‌سالگی جانشین پدر شد. پس از آن به شاهان کشورها نامه نوشت، باژ و ساو خواست و همه پذیرفتند. اسکندر خودداری کرد و به جنگ دارا رفت. دارا در چهار جنگ از اسکندر شکست خورد. جانوسیار و ماهیار، دو موبد و وزیر شاه ایران، به جان دارا دست یازیدند و با دشنه، وی را زخمی کردند. دارا سر در دامان اسکندر جان سپرد. اسکندر فرمان داد تا او را در دخمه نهادند و دو دار بر پای کردند و جانوسیار و ماهیار را بر

دار کشیدند. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۱۵۵، ذیل دارای داراب) شخصیت داستانی دارای اصغر با شخصیت تاریخی و واقعی داریوش سوم نزدیک است. داریوش سوم از اسکندر شکست خورد و به دست سرداران خود به قتل آمد. دارای اصغر نیز بر وفق بعضی روایت‌ها از جمله روایت شاهنامه فردوسی اسکندر برادر او دانسته شده است، از او شکست می‌خورد و به دست جانوسیار و ماهیار، کشته می‌شود. (محبوب، ۱۳۸۶: ۶۸۵-۶۸۶) داوری یاد دارا را نیز به کوتاهی پادشاهی چهارده‌ساله وی آورده است:

همای از جهان رخت شاهی ببرد جهان را به داراب و دارا سپرد
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۱۸. اسکندر

اسکندر شخصیتی تاریخی است که داستان وی در تاریخ، شاهنامه و اسکندرنامه نظامی، آمده است. «در نظم فارسی داستان اسکندر حق تقدّم با فردوسی است و او مطالب خود را از یک اسکندرنامه عربی یا ترجمه از عربی برداشته و قسمت‌هایی از آن را به شعر درآورده و در شاهنامه گنجانیده است.» (صفا، ۱۳۷۰: ۴۷۰؛ شکوهی، ۱۳۸۴: ۷۷) داوری هنگامی که لوای سکندر را افراخته توصیف می‌کند، اقتدار و جهان‌گیری او را نیز با بهترین شکل ممکن با عبارت «ز شاهان جهان گشت پرداخته» توصیف می‌کند:

لوای سکندر شد افراخته ز شاهان جهان گشت پرداخته
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۱۹. اردشیر دوم (اردشیر بابکان)

اردشیر پسر بابک و نواده ساسان و به روایتی دیگر پسر ساسان و نواده‌ی بابک که نسب او را به شاهان اسطوره‌ای کیانی می‌رسانند. (خطیبی، ۱۳۸۴: ۳۴۹) بنیان‌گذار سلسله ساسانی به روایت شاهنامه پسر ساسان، نواده پنجم بهمن اسفندیار و از دختر بابک (پاپک) فرمانروای پارس و اصطخر است. بابک در روزگار اردوان اشکانی می‌زیست و برادر خواهی، دختر خود را به همسری ساسان شبان درآورد. نوزاد آن دو به چهره مانند اردشیر (بهمن) پسر اسفندیار بود و پدر همین نام را برای او برگزید. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۱۱-۱۴، ذیل اردشیر ((۵)) داوری ذکر پادشاهی اردشیر بابکان را با عبارت «جهان تازه شد» آورده است. از همین عبارت می‌توان نظر داوری را در باب طول سلطنت اردشیر بابکان دریافت. در شاهنامه، اردشیر پس از شکست اردوان اشکانی و... بر تخت سلطنت جلوس می‌کند و در نطق پادشاهی خویش می‌گوید: «که اندر جهان داد، گنج من است / جهان زنده از بخت و رنج من است / کس این گنج نتواند از من

ستد/ بد آید به مردم ز کردار بد (فردوسی، ۱۳۹۴: ۳/۳۷۳/۶-۵) پس «تازه شدن جهان» عبارتی مناسب برای پادشاهی اردشیر است:

جهان تازه شد از دوم اردشیر ز شاپور و از اورمزد دلییر
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۲۰. شاپور (پسر اردشیر بابکان)

شاپور پسر اردشیر بابکان و دختر اردوان است. اردشیر دختر اردوان را به زنی خواست. از وی فرزندی به نام شاپور به وجود آمد بخاطر خشمی که اردشیر بر مادر وی به خاطر سوء قصد به جانش داشت (همسر اردشیر با پیام برادران خود خواست تا به شوهر خویش زهر بخوراند)، در خانه وزیر و به صورت پنهانی به دنیا آمد. پس از هفت سال، اردشیر از نداشتن فرزند اندوهگین بود. وزیر راز را فاش کرد و شاپور را در میان صد کودک همسال به اردشیر نشان داد و شاه او را از میان صد کودک همسال شناخت. اردشیر در هشتاد و دو سالگی پادشاهی را به شاپور سپرد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۲۴۰، ذیل شاپور (۴)) داوری از عبارت «جهان تازه شد» علاوه بر این که عبارتی مناسب برای پادشاهی اردشیر بهره برده با توجه به ساختار بیت و حروف «ز» و «و» در واقع این عبارت را برای شاپور و اورمزد -آنچنان که خواهد آمد- نیز به کار برده است.

جهان تازه شد از دوم اردشیر ز شاپور و از اورمزد دلییر
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۲۱. اورمزد

سومین پادشاه ساسانی، پسر شاپور اردشیر بود. هنگامی که اردشیر به شکارگاه رفته بود اورمزد از خانه بیرون رفت و با کودکان به گوی بازی پرداخت. هنگام بازگشت اردشیر، اورمزد گویی را با چوگان زد که پیش شاه افتاد هیچ کس یارای رفتن و برداشتن آن را نداشت. اورمزد پیش رفت و آن را برداشت و فریادی نیز کشید... اردشیر آن کودک را در آغوش گرفت و نامش را پرسید. اورمزد نام خود، پدر و مهرک نوشزاد را به وی گفت و اردشیر از فرزندش شاپور شادمان شد و او را با خود به کاخ برد. پس از مرگ اردشیر پسرش شاپور بر تخت نشست و پس از درگذشت وی اورمزد پادشاه ایران شد. در زمان او آشتی و آرامش بر ایران حاکم بود و دادگستری وی در شاهنامه ستوده شده است. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۴ ذیل اورمزد (۴)) طبق شاهنامه، اورمزد «همان رسم شاپور شاه اردشیر/ همی داشت آن شاه دانش پذیر (فردوسی،

۱۳۹۴: ۲۵/۴۰۶/۳) پس «تازه شدن جهان» عبارتی مناسب برای پادشاهی اورمزد نیز هست علاوه بر این که داوری صفت دلیر را نیز برای وی مناسب دانسته است:
جهان تازه شد از دوم اردشیر ز شاپور و از اورمزد دلیر
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۲۲. بهرام اورمزد

بهرام چهارمین پادشاه ساسانی پسر اورمزد و نوه شاپور اردشیر که پس از مرگ پدر بر تخت نشست. هنگام نزدیک شدن مرگ تاج شاهی را به فرزندش بهرام بهرام سپرد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۷۱ ذیل بهرام (۵)) داوری بهرام اورمزد و دو پادشاه پس از وی، یعنی: بهرام بهرام و بهرام بهرامیان را گو (پهلوان) خوانده است. با این که در شاهنامه در دوره این سه پادشاه - که دوره‌های پادشاهی کوتاهی داشتند- اتفاق ویژه‌ای نیفتاد تا این سه تن مصداق‌های جنگی پهلوانی از خویش نشان دهند (و همین باعث شده تا داوری وصف این سه پادشاه را در یک مصراع کوتاه خلاصه کند) اما صفت «گو» برای آنان از این روست که پهلوانی مختص مصداق‌های جنگی نیست بلکه پادشاهانی چون این «سه بهرام» دارای صفاتی هستند که مصداق‌های اخلاقی و منشی پهلوانان را توصیف می‌کند. به عنوان نمونه همین بس که در شاهنامه از زبان بهرام اورمزد آمده است: «سراسر ببندید دستِ هوا/ هوا را مدارید فرمانروا» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۹/۴۰۹/۳)

سپردیم تخت سه بهرام گو همان تا به نرسی جهان گشت نو
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۲۳. بهرام بهرام

پنجمین پادشاه ساسانی که پس از پدرش بهرام اورمزد بر تخت شاهی نشست. در شاهنامه جز چند پند از زبان او سخنی نیست. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۸۹ ذیل بهرام بهرام) داوری صفت «گو» را برای بهرام بهرام نیز به کار برده است. از او نیز همانند پدرش پندهای حکیمانه‌ای در شاهنامه آمده است. به عنوان نمونه: «به فرهنگ یازد کسی کش خرد/ بود روشن و مردمی پرورد. (فردوسی، ۱۳۹۴: ۸/۴۱۳/۳)

سپردیم تخت سه بهرام گو همان تا به نرسی جهان گشت نو
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۲۴. بهرامِ بهرامیان

ششمین پادشاه ساسانی که پس از پدرش بهرامِ بهرام بر تخت ایران نشست. زمان شاهی او کوتاه و بنا بر شاهنامه چهارماه بود و پیش از مرگ پسرش نرسی را به جانشینی خویش برگزید. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۸۹ ذیل بهرامِ بهرامیان) داوری در دیوان خود در مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» یکبار و در معنی اصلی به بهرامِ بهرامیان اشاره کرده‌است:

سپردیم تخت سه بهرام گو همان تا به نرسی جهان گشت نو
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۲۵. نرسی

پسر بهرامِ بهرامیان و براساس شاهنامه هفتمین شاه ساسانی که در این کتاب جز پنجاهایی از او مندرج نیست. نه‌سال کشور را با دادگری اداره کرد و هنگام مرگ، پادشاهی را به پسرش اورمزد سپرد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۲۷، ذیل نرسی (۲)) داوری عبارت «نو شدن جهان» را برای پادشاهی نرسی به کار برده است زیرا او نیز مانند پدرانش خرد، داد، شرم، جوانمردی، رای و آوای نرم را سرلوحه کار خویش قرار داد: «بدانید کز کردگار جهان / چنین رفت کار، آشکار و نهان، / که ما را خرد داد با داد و شرم / جوانمردی و رای و آواز نرم» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۵/۴۱۷/۳-۴)

سپردیم تخت سه بهرام گو همان تا به نرسی جهان گشت نو
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۲۶. اورمزد دوم (اورمزد بزرگ، اورمزد نرسی)

پسر نرسی و هشتمین پادشاه ساسانی که مدت پادشاهی او نه‌سال بود و هنگام مرگ فرزندی نداشت، یکی از همسران او آبستن بود و چهل‌روز پس از مرگ وی فرزندش پای به جهان گذاشت و موبد او را شاپور (شاپور ذوالاکتاف) نام نهاد (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۴ ذیل اورمزد(۵)) داوری عبارت «تخت یافت» را در کنار نام اورمزد بزرگ به کار برده‌است. به نظر می‌رسد که داوری نیز چونان شاهنامه که تنها سخنانی از وی را ذکر کرده و واقعه‌ای را در زندگی وی ذکر نکرده، تنها به تخت یافتن وی اشاره کرده است:

دوم اورمزد آمد و تخت یافت ز شاپور دیگر شهی تخت یافت
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۲۷. شاپور ذوالاکتاف

شاپور دوم (ذوالاکتاف) نهمین پادشاه ساسانی که در سال ۳۱۰ پس از میلاد به سلطنت رسید. چون در نوزادی به سلطنت رسید، هفتاد سال پادشاهی کرد. این پادشاه در مقابل هجوم بیگانگانی قدرتمند از قبیل روم و اعراب جنگید و پیروزی‌های بسیاری به دست آورد و از سوی اعراب به ذوالاکتاف (صاحب دوکتف) ملقب شد زیرا متجاوزین عرب را از دو کتف می‌آویخت. (رامتین، ۱۳۸۷: مقدمه) داوری عبارت «شهی بخت یافت» را برای شاپور به کار برده‌است. عبارت «بخت یافتن پادشاهی» علاوه بر این که نشانگر تحول پادشاهی (قدرتمندتر شدن سلسله ساسانی) نسبت به چند پادشاه گذشته است؛ نشانگر علاقه داوری به این پادشاه قدرتمند ساسانی نیز هست. به عنوان نمونه او در یکی از لشکرکشی‌هایش «بیاورد شاپور چندان سپاه/ که بر مور و بر پشه بر بست راه» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۴۵/۴۲۳/۳)

دوم اورمزد آمد و تخت یافت ز شاپور دیگر شهی تخت یافت
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۲۸. اردشیر سوم (اردشیر نیکوکار)

برادر شاپور ذوالاکتاف که پس از او بر تخت پادشاهی نشست. با این شرط که تا شاپور فرزند خردسال شاپور ذوالاکتاف به مردی برسد و پادشاهی را به او واگذار کند و خود وزیر و مشاور شاپور شاپور باشد. او ده سال پادشاهی کرد و همه از کارهای او آسوده و شادمان بودند. پس از آن که شاپور شاپور به سن شاهی رسید، تاج و تخت شاهی را بدو سپرد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۱۴-۱۵ ذیل اردشیر(۶)) داوری برای اردشیر نیکوکار عبارت «تابیدن تاج» را به کار برده و با همین عبارت، پادشاهی ده ساله و آرام وی را به درستی توصیف کرده است یکی از آن دلایل می‌تواند این باشد که اردشیر نیکوکار «نجست از کسی باژ و ساو و خراج/ همی رایگان داشت آن گاه و تاج» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۴/۴۴۹/۳)

بتابید تاج سوم اردشیر ز بهرام شد کار کشور چو تیر
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

به احتمال زیاد به دلیل هم‌نامی شاپور و پدرش شاپور ذوالاکتاف از وی به عنوان یازدهمین پادشاه ساسانی در مثنوی داوری ذکری نیامده است.

۲-۱-۲۹. بهرام شاپور

بهرام پسر شاپور پسر شاپور ذوالاکتاف دوازدهمین پادشاه ساسانی است که پس از پدرش بر تخت سلطنت نشست. چهارده سال به نیکی پادشاهی کرد و پس از یک بیماری طولانی در

جوانی بمرد و چون پسر نداشت پادشاهی را به برادر کهنتر خود یزدگرد بزه‌گر سپرد (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۲۲۳ ذیل بهرام (۴) فردوسی او را «خردمند و شایسته بهرام‌شاه» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/۴۵۳/۳) خوانده است. داوری نیز در باب وی که پادشاهی‌اش با نیکی سپری شد، جمله «ز بهرام شد کار کشور چو تیر» را به کار برده است که گویی راه آبادانی کشور را راه مستقیم و سراسر است خوانده است:

بتابید تاج سوم اردشیر ز بهرام شد کار کشور چو تیر
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۳۰. یزدگرد بزه‌گر

سیزدهمین پادشاه ساسانی پسر شاپور (یازدهمین پادشاه ساسانی) که پس از مرگ بهرام (که پسری نداشت) بر تخت نشست. چون هفت سال پادشاهی کرد و نیرومندی یافت، از مهربانی خود به مردم کاست، خردمندان را خوار داشت و داد و محبت را سبک‌سنگ گرفت و ستم پیشه کرد. (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ج ۲، ۱۱۳۷، ذیل یزدگرد (۱)) داوری در یادکرد از یزدگرد بزه‌گر «چرخیدن هفت گرد را» به کار می‌برد گویی در کار پادشاهی تغییری بزرگ ایجاد شده است. زیرا او پس از هفت سال پادشاهی رنگ عوض می‌کند و ستم پیشه می‌کند. به تعبیر فردوسی «چو شد بر جهان پادشاییش راست/ بزرگی فزون گشت و مهرش بکاست/ خردمند نزدیک او خوار گشت/ همه رسم شاییش بیکار گشت» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۶/۴۵۵/۳-۱۷) یکی گشت دیگر زد این هفت گرد به گرد سرآپرده یزدگرد
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۳۱. بهرام گور

بهرام پنجم یا بهرام گور، چهاردهمین پادشاه ساسانی، فرزند یزدگرد اول است. پس از زاده شدن او ستاره‌شناسان پیش‌بینی کردند که پادشاه هفت کشور خواهد شد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۷۱، ذیل بهرام (۹)) زندگی وی سراسر بزم و رزم، سرور و خوشگذرانی همراه با نیروی جسمی بسیار بود. (منفرد، ۱۳۸۶: ۷۸۳) «داستان بهرام گور در بخش تاریخی شاهنامه و شمار بسیار ابیاتی که به سرگذشت او اختصاص یافته، نشان از علاقه فردوسی به شخصیت او دارد» (همان، ۷۸۴) داوری با توجه به آن‌چه در شاهنامه آمده، نام بهرام گور را در کنار مردی، فر و زور در جهان آورده است. بهرام پادشاهی دلیر، پارسا و تواناست. فردوسی در شاهنامه گوید: «آبر هفت کشور بود پادشا/ گوی شاددل باشد و پارسا/... مر او را بود هفت کشور زمین/ گرانمایه‌شاهی بود بافرین» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۳/۴۵۷-۴۵۶/۴۰ و ۴۴)

شد افراخته چتر بهرام گور جهان پر شد از مردی و فرو زور
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۳۲. یزدگرد دوم (یزدگرد بهرام گور)

بهرام گور پس از شصت و سه سالگی که مرگ را به خود نزدیک می‌دید، تاج و تخت را به پسرش یزدگرد داد. بهرام گور به خواب ابدی فرو رفت. یزدگرد با داد و بخشش پادشاهی کرد و هنگام نزدیک شدن مرگ تاج و تخت را به پسر کهنتر خود هرمز وا گذاشت. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۵۵ ذیل یزدگرد (۲)) نام یزدگرد دوم پانزدهمین پادشاه ساسانی، در مثنوی داوری با عبارت «از جهان کام یافت» آمده است. یزدگرد نیز در شاهنامه می‌گوید: «...اگر بخت پیروز یاری دهد، مرا بر جهان کامگاری دهد، یکی دفتری سازم از راستی / که نپذیرد او کژی و کاستی» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۲/۵۸۷/۴)

دوم یزدگرد از جهان کام یافت ز هرمزد تخت شهی نام یافت
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۳۳. هرمزد (پسر یزدگرد دوم)

هرمز، شانزدهمین پادشاه ساسانی و پسر کوچک یزدگرد دوم است. پدر او را به جانشینی برگزید، چراکه در نظر او شایسته‌تر و خردمندتر از پیروز، برادر بزرگ‌تر بود (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۴۲، ذیل هرمز (۲)) فردوسی گوید: «اگر چند پیروز با فرّ و یال / از هرمز فزون است چندی به سال / ز هرمز همی بینم آهستگی / خردمندی و داد و شایستگی» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۲/۵۸۸/۴-۲۳) داوری نام هرمزد یزدگرد را با عبارت «تخت شهی نام یافت» همراه کرده است. گویی داوری پادشاهی کوتاه یک‌ساله هرمزد را تنها یک نام دانسته است. تخت شاهی که تنها برای یک سال به نام هرمزد بوده است:

دوم یزدگرد از جهان کام یافت ز هرمزد تخت شهی نام یافت
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۲)

۲-۱-۳۴. پیروز

پیروز پسر یزدگرد هفدهمین پادشاه ساسانی که در مدّت پادشاهی وی خشک‌سالی هفت‌ساله‌ای به ایران روی می‌آورد. پیروز با تورانیان می‌جنگد اما به چاهی می‌افتد و از پا در می‌آید. (رزمجو، ۱۳۸۱: ج ۲، ۱۷۶) داوری جهان را پر از فرّ فیروز توصیف می‌کند. فردوسی نیز در شاهنامه از زبان پیروز گوید: «ستون خرد، داد و بخشایش است / در بخشش او را چُن آرایش است / زوان چرب و گویندگی فرّ اوست / دلیری و مردانگی پرّ اوست / هر آن نامور کو

ندارد خرد/ ز تخت بزرگی کجا بر خورد؟» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۳۹۱/۴-۸/۶) گویی اندیشه‌ای که پیروز بر زبان آورده همان چیزی است که داوری جهان را پر از آن دانسته است:
جهان پر شد از فر فیروزشاه درفش بلاش اندر آمد به ماه
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۳۵. بلاش

بلاش پسر پیروز هجدهمین پادشاه ساسانی که پنج سال و یک ماه و شش روز پادشاهی می‌کند. پس از این که او به امارت می‌رسد، سوفرای سپهبد سپاه ایران، نامه‌ای در کین خواهی پیروز به خوشنواز می‌نویسد و با او جنگی پیروزمندانه می‌کند و خواستار بازگرداندن قباد پسر پیروز، می‌شود و قباد به ایران برمی‌گردد. (رزمجو، ۱۳۸۱: ج ۲، ۱۷۶) به دلیل جنگ پیروزمندانه بلاش و سپهبد دلیرش سوفرای با خوشنواز، داوری درفش بلاش را به ماه درآمده توصیف کرده است:

جهان پر شد از فر فیروزشاه درفش بلاش اندر آمد به ماه
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۳۶. قباد

قباد پسر پیروز یزدگرد، نوزدهمین پادشاه ساسانی است که پس از بلاش بر تخت می‌نشیند. پادشاهی چهل ساله قباد پر از ماجراهای گوناگون است. یکی از اقدامات قباد کشتن سوفرای به سعایت بدخواهان است. قباد پس از چهل سال پادشاهی، تخت شاهی را به پسرش انوشیروان سپرد و در هشتاد سالگی درگذشت. «به هشتاد شد سالیان قباد/ نبد روز پیری هم از مرگ شاد/ مرد و جهان مردری ماند از اوی/ شد آن گنج و آسانی و رنگ و بوی (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۳۹۱/۴-۶/۳۶۸-۳۶۹) داوری در این نمونه به «تخت نشستن قباد» اشاره کرده است:

قباد از بر تخت شاهی نشست زمانه به نوشیروان داد دست
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۳۷. انوشیروان

خسرو انوشیروان بیستمین پادشاه ساسانی پادشاه پرآوازه‌ای بود که «پدرش قباد نام کسری بر او نهاد و پس از مرگ پدر بر تخت نشست و از آن زمان «نوشین‌روان» نام گرفت. او در روزگار پادشاهی قانون‌های دقیق و سخت گذاشت و از این‌روی دادگر به معنای قانون‌گذار خوانده شده است» (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۳۳، ذیل نوشین‌روان) فردوسی در باب عدل انوشیروان از زبان وی گوید: «اگر پادشا را بود پیشه داد/ بود بی‌گمان هر کس از داد شاد» (فردوسی، ۱۳۹۴:

۲۶/۶۲۲/۴) داوری نیز در بیت ذیل به داد انوشیروان به عنوان مهمترین خصیصه وی اشاره کرده است:

جهان پر شد از داد نوشیروان به هر مزد رو کرد بخت جوان
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۳۸. هر مزد (پسر انوشیروان)

هرمزد پسر نوشین روان از دختر خاقان چین و بیست و یکمین پادشاه ساسانی (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۴۳، ذیل هرمزد) هرمزد پس از انوشیروان دوازده سال پادشاهی کرد. در ابتدا بیدادگری کرد و سپس به داد گرایید. در نهایت توسط گستهم و بندوی تاج از سرش برداشته و کور شد. «...چو تاج از سر شاه برداشتند/ ز تختش نگوسار برگاشتند/ نهادند پس داغ بر چشم شاه؛/ شد آنگاه چون شمع رخشان سیاه...» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۸۸۷/۸۷۵/۴-۱۸۸۶) داوری پس از انوشیروان پیر بخت جوان را به روی هرمزد جوان می‌گشاید:

جهان پر شد از داد نوشیروان به هر مزد رو کرد بخت جوان
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۳۹. خسرو پرویز

خسرو پرویز، بیست و دومین پادشاه ساسانی، فرزند «هرمزد» است که پدر او را به نام «خسرو» نیز می‌خواند. نخستین بار در شاهنامه از وی هنگامی نام برده شده که اسبش به کشتزار مردی آسیب رسانیده بود. صاحب کشتزار به موکل شاه شکایت برد و او نیز شکایت مرد را به هرمزد گفت. شاه فرمان داد تا دم و گوش اسب را بریدند و از خسرو نیز تاوان ستاندند. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۱۰۱-۱۰۲، ذیل پرویز) «فردوسی بیش از چهار هزار و ششصد بیت یعنی تقریباً نه درصد شاهنامه را به معرفی این آخرین پادشاه بزرگ ایران باستان (خسرو پرویز) اختصاص داده است» (مؤید، ۱۳۷۰: ۵۲۶) داوری در کنار نام خسرو پرویز علاوه بر «فره خسروانی» که به نام و بخت وی اشاره دارد، عبارت «گیتی جوانی گرفت» را آورده است. احتمالاً نظر داوری از به کار بردن «جوانی» اشاره به داستان عاشقانه خسرو پرویز با شیرین در جوانی باشد. فردوسی در آغاز داستان گوید: «چو پرویز ناباک بود و جوان/ پدر زنده و پور چون پهلوان/ ورا بر زمین دوست شیرین بدی/ بر او بر چو روشن جهان بین بدی...» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۰۱۲/۴-۳۳۸۷-۳۳۸۸)

جهان فره خسروانی گرفت ز پرویز گیتی جوانی گرفت
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۴۰. شیرویه

در سال پنجم پادشاهی، خسرو پرویز صاحب فرزندی شد. خسرو، نام قباد را در گوش وی خواند و نام آشکار وی را شیروی نهاد. ستاره‌شناسان پیش‌بینی کردند که از راه یزدان خواهد گشت. خسرو در بیست‌وسومین سال پادشاهی، از شیروی رنجید و وی را زندانی کرد. در زندان یاران و دوستان شیروی به دیدار وی می‌رفتند تا این‌که زادفرخ و یارانش بر خسرو شوریدند و در سی‌وهشتمین سال پادشاهی خسرو پرویز، شیروی بر تخت نشست (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۶۴۳-۶۴۴، ذیل شیروی) بیست‌وسومین پادشاه ساسانی، شیرویه، سرانجام به اصرار بزرگان که از بازگشت پدرش خسرو پرویز بیمناک‌اند، به کشتن وی رضا می‌دهد و آنان مهرهمزد زشت‌روی و سیاه‌اندرون را با دشنه به سراغ وی می‌فرستند و بدین ترتیب خسرو پرویز با هم‌داستانی شیروی تباہ می‌شود. (سرّامی، ۱۳۶۸: ۴۴۹) داوری تعبیر «یک‌چند رام شدن بخت» را برای پادشاهی کوتاه هفت‌ماهه شیرویه به کار برده‌است:

به شیرویه شد رام یک‌چند بخت همان اردشیر اندر آمد به تخت
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۴۱. اردشیر شیرویه

بیست‌وپنجمین پادشاه ساسانی پسر شیروی، که پس از شیروی بر تخت نشست. سپاه‌سالاری را به پیروز خسرو سپرد. گراز، مرزبان غربی ایران، به پیروز نامه نوشت و از او خواست تا اردشیر را از تخت پایین کشد و ایران میان آن دو بخش شود. پیروز در مهمانی همه را مست کرد و چندان گلوی اردشیر را فشرده تا جان داد. پس از آن به گراز نامه نوشت و او را به پایتخت خواند. او نیز به پایتخت آمد و با نام فرآیین بر تخت نشست. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۱۵ ذیل اردشیر(۹)) داوری در ادامه اشاره به کوتاهی سلطنت شیرویه با واژه «همان»، کوتاهی پادشاهی را برای پسر وی، اردشیر نیز ذکر می‌کند:

به شیرویه شد رام یک‌چند بخت همان اردشیر اندر آمد به تخت
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۴۲. فرآیین گراز

بیست‌وپنجمین پادشاه ساسانی، یکی از مرزبانان ایران که بر خسرو پرویز شورید و از مرز روم به خوره اردشیر سپاه برد. پس از کشته شدن پرویز و پادشاهی کوتاه شیروی هنگامی که اردشیر بر تخت نشست، گراز به پیروز نامه نوشت و او را به کشتن اردشیر واداشت. سپس به پایتخت رفت و تاج بر سر نهاد. فرآیین به دست هرمزد شهران گراز کشته شد. (جیحونی،

۱۳۸۰: ۲۸۲-۲۸۳، ذیل فرآیین(۲) داوری پادشاهی کوتاه پنجاه روزه فرآیین را نیز با عبارت «بر این بر نشد روزگاری دراز» ذکر کرده است:

بر این بر نشد روزگاری دراز که شد روزگار شهی با گراز
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۴۳. پوران دخت

پوران بیست‌وششمین پادشاه ساسانی است. پس از کشته شدن فرآیین به دست «هرمزد شهران گراز»، بزرگان در پی یافتن کسی از تخمه ساسانی بودند تا بر تخت بنشانند؛ مردی نیافتند و «پوران» را به پادشاهی گزیدند. پادشاهی پوران شش ماه به درازا کشید. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۱۱۳، ذیل پوران) داوری به پادشاهی رسیدن زنانی چون پوران دخت و آزرمدخت را «پختن اندیشه‌ای دیگر» خوانده و شاهی آنان را سوی شاهی مردان توصیف کرده است. در ابتدای پادشاهی او در شاهنامه آمده است: «یکی دختری بود پوران به نام/ -چو زن شاه شد، کارها گشت خام!» (فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/۱۰۷۵/۴)

زمانه یکی دیگر اندیشه پخت جهان شد ز پوران و آزرمدخت
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۴۴. آزرمدخت

آزرمدخت بیست‌وهفتمین پادشاه ساسانی است. پس از مرگ پوران دخت بر تخت نشست و چهارماه پادشاهی کرد. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۶ ذیل آزرمدخت) نام و پادشاهی کوتاه چهارماهه آزرمدخت نیز در این مثنوی با «پختن اندیشه دیگر» همراه است. در شاهنامه آمده است:

زمانه یکی دیگر اندیشه پخت جهان شد ز پوران و آزرمدخت
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۴۵. فرخزاد

فرخزاد بیست‌وهشتمین پادشاه ساسانی است. پس از مرگ آزرمدخت، بزرگان فرخزاد را از جهرم به پایتخت خواندند و پادشاه نامیدند. بیش از یک‌ماه از پادشاهی او نگذشته بود که بدخواهان زهر در جامش ریختند؛ او پس از یک هفته بیماری درگذشت. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۲۸۶، ذیل فرخزاد (۴)) داوری نام فرخزاد را در کنار «نام نیک» به کار برده و در عین حال شاهی وی را «مرد ریگ زنان» نامیده است:

همان کز زنان مانده بد مرده ریگ فرخزاد را شد زهی نام نیک
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۲-۱-۴۶. یزدگرد سوم

یزدگرد بیست و نهمین و آخرین پادشاه ساسانی که پس از کشته شدن فرخزاد بر اثر زهر، بر تخت شاهی نشست. پس از شانزده سال پادشاهی او، سعد وقاص به فرمان خلیفه دوم به ایران لشکر کشید. یزدگرد پس از جنگ بسیار از آنان شکست خورد و به آسیایی پناه برد و آسیابان او را کشت. (جیحونی، ۱۳۸۰: ۴۵۵-۴۵۶، ذیل یزدگرد(۴)) به گفته داوری نامه خسروان که جهان آن را گرد کرده بود، توسط خود جهان به آب شسته شد و پادشاهان شاهنامه به پایان رسیدند:

جهان نامه خسروان کرد گرد فروشست با نامه یزدگرد
(داوری، ۱۳۷۰: ۷۴۳)

۳. نتیجه گیری

داوری یکی از آخرین کاتبان شاهنامه است و شاهنامه‌ای که توسط وی و دیگر هنرمندان هم‌عصرش کتابت، نگارگری و تذهیب شده، یکی از نفیس‌ترین دست‌نویس‌های موجود شاهنامه است. داوری به مناسبت پایان کتابت شاهنامه مذکور یک مثنوی ۱۲۶بیتی به سبک و سیاق شاهنامه به نام مثنوی «پایان کتابت شاهنامه» سرود که در آن به چهل‌وشش تن از چهل‌وهشت پادشاه شاهنامه و برخی خصوصیات رفتاری و برخی مسائل مربوط به دوره‌های پادشاهی آنان اشاره کرده است. داوری در کنار نام هر کدام از پادشاهان اشاره‌ای مختص به او در کار آورده است. این مثنوی کوتاه، خلاصه‌ای از کل شاهنامه و تاریخ روایی ایران است که مطالعه چنین منظومه‌ای علاوه بر به ارمغان آوردن زیبایی‌های ادبی، خواننده را با چکیده‌ای مختصر و مفید از مهم‌ترین کردار و خصوصیات پادشاهان شاهنامه و داستان‌های آنان آشنا می‌سازد. اشارات داوری که در هر کدام قصدی وجود دارد عبارت است از: استفاده از واژه گاه به معنی تخت و در عین حال گاهگاهی، دیوبندی تهمورث، عبرت و تنبه مخاطب در توجه به سرنوشت جمشید، اشاره به تازی و زورمند بودن ضحاک، آسودگی از شاهی کی‌قباد، سبکسری‌ها و بی‌خردی‌های کاووس، سوگ کیخسرو، فر و اورند گشتاسب، انتقام‌جویی بهمن از خاندان رستم، اتفاق خجسته روی کار آمدن همای چهارزاد برای جهان، اقتدار و جهان‌گیری اسکندر، تازه شدن جهان از شاهی اردشیر بابکان، دلاوری اورمزد، پهلوانی سه بهرام، نوگشتن جهان از پادشاهی نرسی، بخت یافتن شاهی از شاهی شاپور ذوالاکتاف، تابش تاج اردشیر سوم، چون تیر، صاف و مستقیم شدن کار کشور از بهرام شاپور، چرخیدن هفت گرد یعنی تغییری بزرگ در کار پادشاهی یزدگرد بزه‌گر، مردی، فر و زور بهرام گور، نام یافتن تخت از

شاهی هرمزد، فر فیروزشاه، درفش به ماه درآمده بلاش، داد انوشیروان، داستان جوانی و فرۀ خسروانی خسرو پرویز و فروشستن نامۀ پادشاهی خسروان با نامۀ یزدگرد سوم. در مجموع، مثنوی مذکور به دلیل اشارات ارزشمند و نادری که از پادشاهان شاهنامه آورده، در کل ادب فارسی منظومه‌ای منحصر به فرد، بی‌نظیر و قابل بررسی است.



کتاب‌شناسی

۱. آیدنلو، سجاد (۱۳۹۰)، دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)، تهران: سخن
۲. آموزگار، ژاله (۱۳۸۶)، «جم»، دانش‌نامه زبان‌و ادب فارسی، جلد دوم، تهران: فرهنگستان زبان‌و ادب فارسی
۳. اوستا (۱۳۸۵)، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، گزارش و پژوهش جلیل دوست‌خواه، جلد اول، چاپ دهم، تهران: مروارید
۴. جیحونی، مصطفی (۱۳۸۰)، حماسه آفرینان شاهنامه. اصفهان: شاهنامه‌پژوهی
۵. حمیدیان، سعید (۱۳۸۳)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، چاپ دوم، تهران: ناهید
۶. خاتمی، احمد (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات ایران در دوره بازگشت ادبی، تهران: پایا
۷. خوارزمی، ابی‌عبدالله محمدبن‌احمدبن یوسف‌الکاتب (۱۴۲۸ق)، مفاتیح‌العلوم، بیروت: دار‌المناهل: الطبعة الاولى
۸. داوری شیرازی، محمد (۱۳۷۰)، دیوان داوری شیرازی، تهران: وصال
۹. رامتین، ایرج (۱۳۸۷)، شاپور دوم (ذوالاکتاف). تهران: سنبله
۱۰. رزمجو، حسین (۱۳۸۱)، قلمرو ادبیات حماسی ایران، جلد دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۱. رستگار‌فسایی، منصور (۱۳۷۹)، فرهنگ نام‌های شاهنامه، جلد دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۲. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲)، نقد ادبی، جلد اول و دوم، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر
۱۳. سرآمی، قدم‌علی (۱۳۶۸)، از رنگ گل تا رنج خار، تهران: علمی و فرهنگی
۱۴. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱)، موسیقی شعر، چاپ سیزدهم، تهران: آگاه
۱۵. شکوهی، فریبا (۱۳۸۴)، «آیینۀ اسکندری»، دانش‌نامه زبان‌و ادب فارسی، جلد اول، تهران: فرهنگستان زبان‌و ادب فارسی، صص ۷۷-۷۸
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴)، شاهنامه، پیرایش جلال خالقی مطلق، ۴جلدی، تهران: سخن
۱۷. کریستن‌سن، آرتور (۱۳۴۳)، کیانیان. ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۱۸. محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۶)، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، جلد اول و دوم، چاپ سوم، تهران: چشمه

۱۹. منفرد، افسانه (۱۳۸۶)، «بهرام(۱)» دانش‌نامه جهان اسلام، جلد چهارم، چاپ سوم، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی
۲۰. یان ریپکا (۱۳۸۳) تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: سخن

مقاله‌ها

۱. آموزگار، ژاله (۱۳۷۱)، «دیوها در آغاز دیو نبودند»، کلک، شماره ۳۰، شهریور، صص ۱۶-۲۴.
۲. ارشی، صادق؛ گرجی، مصطفی؛ مرادی، ایوب (۱۴۰۰) «تأملی بر انواع تأثرات تلمیحی شاعران دوره بازگشت از شاهنامه»، دوفصلنامه تاریخ ادبیات، دوره ۱۴، شماره ۲ (پیاپی ۸۵/۲)، پاییز و زمستان، صص ۲۵۱-۲۲۹
۳. خسروانی، نعمت‌الله (۱۳۰۹)، «داوری شیرازی»، ارمغان، شماره ۱۱۳، صص ۲۰۱-۲۰۶
۴. خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۴ / ب)، «اردشیر»، دانش‌نامه زبان‌و ادب فارسی، جلد ۱، تهران: فرهنگستان زبان‌و ادب فارسی، صص ۳۴۹-۳۵۲
۵. سامانیان، ساسان (۱۳۸۴)، «شاهنامه داوری (آخرین نسخه خطی شاهنامه فردوسی)» پیام بهارستان، شماره ۴۹، صص ۵-۲
۶. شفیع‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷)، «جادوی مجاورت»، مجله بخارا، سال اول، شماره ۲، مهر و آبان، صص ۱۶-۲۶
۷. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۰)، «ملاحظات درباره داستان اسکندر مقدونی و اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی»، مجله ایران‌شناسی، سال سوم، شماره ۱۱، صص ۴۶۹
۸. قلیچ‌خانی، حمیدرضا (۱۳۸۹)، «کاتبان شاهنامه»، آینه میراث، دوره جدید، سال هشتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹ (پیاپی ۴۷)، صص: ۱۸۵-۲۱۰
۹. مؤید، حشمت، (۱۳۷۰)، «مریم و شیرین در شعر فردوسی و نظامی»، ایران‌شناسی، پاییز، شماره ۱۱، صص ۵۲۶-۵۳۹

پایان‌نامه‌ها

۱. ارشی، صادق (۱۳۹۹)، بررسی تاثیر شاهنامه بر شعر مکتب بازگشت عصر قاجار براساس دیوان‌های صحبت لاری، فتحعلی‌خان صبا، قآنی، سروش و داوری شیرازی، رساله دکتری به راهنمایی دکتر سجاد آیدنلو و مشاوره دکتر مصطفی گرجی و دکتر ایوب مرادی، دانشگاه پیام نور تهران جنوب، تاریخ دفاع: مرداد ۱۳۹۹

پی‌نوشت:

۱ - داوری هم چونان فردوسی در پایان رنج چندساله خویش، امید دارد که مورد حمایت شاه یا امیری قرار گیرد هر چند حاصل چنین رنجی با هیچ ارز و بهایی قابل خریداری نیست. در باب فردوسی هم قابل ذکر است که «فردوسی نظم شاهنامه را در دوره سامانیان به خواست و تصمیم خویش و با هدفی کاملاً ملی، میهنی و فرهنگی آغاز کرده و ادامه داده ولی در سال‌های کهن‌سالی و پریشان‌حالی ناشی از پیری و پرداختن دیرباز به این کار سترگ و سنگین چنان که خود می‌گوید بر آن شده است با اهدای کتاب به پادشاه عصر از تشویق و حمایت او برخوردار شود و ادعای این که در این کار انگیزه مادی نداشته دقیقاً مغایر نص گفته خود اوست» (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۸۴). زیرا فردوسی خود در شاهنامه گوید: همی چشم دارم من از روزگار/ که دینار یابم من از شهریار (همان، ۸۳).

۱ - جادوی مجاورت یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده در تأثیرات زبانی و شیوه‌های بلاغی است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷: ۱۷). داوری در کنار این نام شاهنامه‌ای، واژه‌ای به کار برده که از نظر ساختمان حروف و موسیقی بسیار نزدیک به هوشنگ باشد که در آن‌ها علاوه بر موسیقی ظاهری، «لذت تداعی، و نوعی موسیقی معنوی» (همان، ۱۳۹۱: ۳۱۰) نیز وجود دارد. ۱ - «تهمورث که جانشین هوشنگ در تاریخ افسانه‌ای ایران است، بر دیوان و آدمیان و جادوگران یکسان فرومان‌روایی می‌کند. او لقب دیوبند دارد چون در داستان‌های وابسته به او آمده است که او دیوان را به بند کشید و زمانی رضایت به رهایی آنان داد تا به زیر زمین روند که نوشتن بر او آموختند» (آموزگار، ۱۳۷۱: ۱۹).

۱ - منم گفت با فرّه ایزدی/ همم شهریاری و هم مویدی (فردوسی، ۱۳۹۴: ۸/۲۱/۱). ۱ - ضحاک که از تبار بیگانه است در اوستا، اژدها-دیوی است با سه سر سه پوزه شش چشم و شش گوش که در شاهنامه به صورت انسانی با دو مار بر دوش نشان داده می‌شود (آموزگار، ۱۳۷۱: ۱۹).

۱ - بسیاری از رویدادهای داستان‌های حماسی، پیش از آن که در عالم بیداری، اتفاق بیفتند، در خواب رخ می‌دهند (سرامی، ۱۳۶۸: ۵۵۴).

۱ - درخت تو گر نرّ بار آورد/ یکی نامورشهریار آورد/ سرافراز کیخسروش نام کن/ به غم خوردن او را دلارام کن (فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۱۲۰/۳۸۶/۱).

An Examination of the Role and Characteristics of the Forty-Six Kings of the Shahnameh in the Mathnavi "The Conclusion of Shahnameh" by Davari Shirazi

*Sadegh Arshi¹-Ayoub Moradi²

1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Hamedan, Iran. (corresponding Author) Email: s.arshia1361@gmail.com
2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran Center, Iran.

Article Info (87-114)	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p>	<p>Mirzamohammad Davari is one of the most prominent and artistic offspring of Shiraz. His most significant work that remains in the realm of Shahnameh is a handwritten Shahnameh in Nastaliq script, forever associating his name with the Shahnameh. After completing the manuscript mentioned, Davari composed a 126-verse mathnavi in the style and context of the Shahnameh. In this mathnavi, after invoking God's name, praising Ferdowsi, and addressing the stages of writing the Shahnameh, he briefly but informatively discussed the characters and characteristics of the forty-six kings of the Shahnameh, excluding Houshang and Shapour, the son of Shapour Zolaktaf. What is notable in these verses is not only the reference to the forty-six personalities among the forty-eight kings of the Shahnameh but also a very brief and helpful mention of their actions and critical issues related to them. The significance of this small poem lies in providing a concise, brief, and informative summary of the entire Shahnameh and the historical narrative of Iran. This article aims to examine, analyze, and classify this mathnavi using a descriptive and analytical approach to demonstrate the exploitation of the Shahnameh and the history of Iranian kings. The analyses show that in this mathnavi, Davari not only mentions the names of the kings but also provides a concise account of their actions and characteristics, each of which is thought-provoking in its own right. Due to the high level of familiarity of the poet with the Shahnameh and the valuable and rare references he makes to the Shahnameh's kings and significant events, this mathnavi is a unique, unparalleled, and study-worthy composition in Persian literature.</p>
<p>Article history:</p>	
<p>Received: 07 May 2023</p>	
<p>Accepted: 05 September 2023</p>	
<p>Keywords: Davari Shirazi Mathnavi "The Conclusion of Shahnameh" Shahnameh kings and events Characters and characteristics</p>	



شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی